

منظومه هستی‌شناسی و حلقات زنجیره تفکر فلسفی علامه محمدتقی جعفری (ره)

حجة الاسلام خدایاری

(عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه تبریز)

مقدمه

آنچه در بررسی افکار فیلسوفان بزرگ، بیش از هر چیز جلوه می‌کند، گمان وجود آهنگی موزون و انسجامی ویژه در تفکر فلسفی آنهاست. بطوریکه ادعا می‌شود تفکرات فلسفی آنان، بیانگر مبدأ و معاد اندیشه ایشان است؛ صرف‌نظر از تناقض‌هایی که أحياناً ممکن است هر فیلسوفی در برخی از عرصه‌های فکر فلسفی خود داشته باشد. و بر این اساس برای تبیین وجود نظم فلسفی در تفکرات فلسفی فیلسوفان، از عنوان‌هایی چون مکتب فلسفی فلان فیلسوف استفاده می‌کنند.

منظور از این نظم برخورداری فیلسوف از یک منظومه هستی‌شناسی است که از رهگذر آن بتوان به حلقه‌های زنجیره، مبانی و غایات تفکر فلسفی وی پی برد. یعنی آغازین بحث‌ها یا روح بحث‌هایی از هر فیلسوف که تمام بحث‌های بعدی وی در وادی مسائل فلسفی بر آنها استوار است؛ چون تعریف از جهان، انسان، رابطه انسان و جهان، رابطه انسان و جامعه، حیات طبیعی و حیات معقول و و مثلاً ابتناء تمام شاخص‌های یاد شده بر تعریف از انسان و جهان.

سخن ما در این نوشتار، مطرح نمودن این پرسش در خصوص شخصیت فلسفی مرحوم علامه جعفری است که آیا وی نیز، البته نه از روی پندار، بلکه بطور واقعی، از یک نوع نظم و انسجام در تفکر فلسفی خویش برخوردار است، بگونه‌ای که بتوان شکل منتظم هندسه

فکری او را از آن طریق ترسیم کرد؟ یا اساساً وجود اندیشه‌ی فلسفی در تفکر وی یا هر فیلسوفی دیگر، خود، گویای حاکمیت نوعی نظم نیز می‌باشد؟ و اگر قرار است نامی و عنوانی بر فلسفه‌ی فیلسوف گفتارمان برنهمیم، شایسته‌ترین نام بر مکتب او چه نامی است؟ به نظر می‌آید که چهار ضلع اندیشه‌ی فلسفی استاد علامه جعفری را بتوان در قالب:

الف) شناخت،

ب) انسان،

ج) جهان،

د) و جامعه و سیاست

در پرتو «حیات معقول» ترسیم نمود. اضلاعی که دیگر تراوشات ذهنی آن فیلسوف شهیر، از آنها سیراب می‌شود.

منظومه هستی‌شناسی علامه فقید در آثار علمی وی

از بین بالغ بر نود و شش اثر علمی - تحقیقی که از مرحوم علامه به یادگار مانده است، می‌توان بطور تقریبی سه یا چهار طبقه‌بندی موضوعی ذیل را استنتاج نمود:

۱ و ۲ - مباحث مربوط به شناخت و انسان در آثاری چون:

آفرینش انسان، جبر و اختیار از نظر اخلاقی، روانی، فلسفی و دینی، علم در خدمت انسان، نیایش حسین، ارتباط انسان و جهان، رابطه‌ی علم و حقیقت، انسان از دیدگاه قرآن، ایده‌آل زندگی و زندگی ایده‌آل، آیا جنگ در طبیعت انسان است؟، فلسفه‌ی دین، فلسفه‌ی علم، عرفان اسلامی در ارتباطات چهارگانه: ارتباط انسان با خویشتن، ارتباط انسان با خدا، ارتباط انسان با جهان هستی و ارتباط انسان با هموعان خود، تحول «من» از دیدگاه اقبال لاهوری و مولوی، مبانی انسان‌شناسی از دیدگاه قرآن، بحثی درباره‌ی عقل به عنوان اساس خودشناسی در منظر امام صادق(ع)، عدالت الهی از دیدگاه انسانها، تأملاتی درباره‌ی شش سؤال اساسی:

الف) من کیستم؟

ب) از کجا آمده‌ام؟

ج) در کجا هستم؟

(د) با کیستم؟

(ه) برای چه آمده‌ام؟

(و) به کجا می‌روم؟

خودبایی و خودسازی، روان در روان‌شناسی اسلامی، در تکاپوی اندیشه‌ها، عامل اساسی اخلاق، تحقیق اجمالی در نظریات دانشمندان دربارهٔ ویژگی‌های الگوهای شخصیت‌های سالم و نیازها از دیدگاه مازلو، مذهب و روان‌شناسی، اندیشه و خواستن، نقش بدیهیات و فضایی‌ای بالضرورت راست در معرفت بشری، نماز و نمازگزاران، فلسفه و هدف زندگی و حکمت و اخلاق در شعر نظامی گنجوی.

۳- مباحث مربوط به جهان در آثاری چون؛

طبیعت و ماورای طبیعت (فیزیک و متافیزیک) مولوی و جهان بینی‌ها، حرکت و تحول، فلسفهٔ زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، قانون علیّت، تحقیقی در واقعیت (برای خود) واقعیت برای ما) تکامل و کمال، آیا جهان بازیچه‌ای بیش نیست، حاکمیت خداوندی، علم و دین در حیات پیشرو، دانشها و ارزشها در مجرای قوانین علمی، بحثی در قانون تعادل در روش تجزیه‌ای (آنالیتیک) و ترکیبی (سنتتیک) در معرفت.

۴- وادی دیگر بحث‌های فیلسوف فقید مربوط به جامعه و سیاست و ... است در آثاری چون؛

انسان و جامعه‌شناسی، علی بن ابی‌طالب و آزادی، علی بن ابی‌طالب و محبت، طرحی برای انقلاب فرهنگی، رسائل فقهی: ((الف) طهارت اهل کتاب، (ب) تعمیم موارد زکات، (ج) قاعدهٔ لاضرر، (د) ذبایح کتاب، نگاه‌های به امام علی: الف) علی و سیاست، (ب) علی و عرفان، کیفر سرقت در اسلام، رضاع، حکمت اصول سیاسی اسلام، اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام و غرب و تطبیق آن‌دو با یکدیگر، تلاقی حکمت و ادب در آثار سعدی، بررسی و نقد سرگذشت اندیشه‌ها، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی، انگیزش مدیریت در انسان و نقد انگیزش‌های معاصر، تعهد و تخصص، اسلام و تحولات اسلام و روابط اجتماعی، عدالت الهی از دیدگاه انسانها، بررسی و نقد سکولاریسم، بررسی ربا از دیدگاه فقه اسلامی، حرمت سقط جنین، مسؤلیت مدنی ناشی از جرم اطفال بزه‌کار در فقه اسلامی و تحقیق اجمالی در

نظریات دانشمندان درباره ویژگیهای الگوی شخصیت‌های سالم و نیازها از دیدگاه مازلو. نکات: پیش از بیان حلقه‌های زنجیره تفکر فلسفی فیلسوف فقید توجه به نکاتی در

این نوشتار ضروری می‌نماید:

۱- غور در منظومه فکر فلسفی مرحوم علامه‌ی جعفری، در واقع بیگانه از هستی‌شناسی اسلام و اقیانوس بیکران آن نیست.

۲- نگرش به انسان در بجه‌ای است به عرصه‌های دیگر، چون جهان، جامعه و سیاست، یعنی بررسی بازتاب‌گونه‌ی انسان‌شناسی اسلام در تنظیم نوع حیات‌شناسی و جامعه‌شناسی جوامع انسانی.

۳- گستراندن سایه‌ی چتر حیات معقول بر سر انسان، جهان، جامعه و سیاست و مطالعه‌ی همه‌ی عناصر یاد شده در پرتو حیات معقول.

حلقه‌ی شناخت

در منظومه‌ی یاد شده اصل شناخت به دلایل گوناگون پذیرفته شده است از جمله:

۱- بطور کلی نوع شناخت ما با نظر به موضع‌گیری ما در ارتباط با واقعیات متنوع است، و این امر گواه روشنی است برای اثبات شناخت که با موضع‌گیری‌های ما مشخص می‌گردد.

۲- اختلاف نظر در شناختها: اگر اختلاف نظرها ناشی از قلمرو عینی موضوعات باشد، خود دلیل واقعیت داشتن شناخت است، نه پوچ بودن آن، زیرا اگر شناخت واقعیت نداشت، نمی‌بایست ذهن در برابر واقعیتهای مختلف، عکس‌العملهای مختلف از خود نشان دهد.

۳- برخی که تغییر جهان هستی را دلیلی بر عدم امکان شناخت ذکر نموده‌اند، در نقد ادعای آنان می‌توان چنین استدلال کرد: حرکت و تحول در دو قلمرو جهان عینی و حواس و ذهن، با تحقق شناخت، دلیل وجود یک درک‌کننده فوق حواس و ذهن است که مافوق حرکت و سکون است و حواس و ذهن به منزله واسطه‌های انتقال معلومات به آن عامل درک می‌باشند. این درک‌کننده فوق، روح است که شما می‌توانید با اصطلاح «من»، «خود»، «شخصیت»، «روان»،

«سطح عمیق شخصیت» (رویه ابروی شخصیت) (به تعبیر ابن‌سینا) نام‌گذاری کنید.^(۱)

انواع ارتباطات شبه‌کمی ذهن با موضوع در پدیده‌ی شناخت:^(۲)

۱- احتمال ۲- ظن ۳- قطع ۴- قطع‌های منطقی و قطع‌های تلقینی و قطع‌های فصلی ۵-

جزم ۶- علم ۷- علم اجمالی ۸- علم تفصیلی ۹- یقین ۱۰- علم حصولی ۱۱- علم حضوری
۱۲- مراحل علم حضوری ۱۳- علم انفعالی ۱۴- علم فعلی

شناخت و ابعاد آن از دیدگاه قرآن:

در حدود ۷۳۰ آیه در قرآن مجید، شناخت و انواع و ابعاد و وسائل و انگیزه‌ها و نتایج آنرا مطرح نموده است. شناخت از منظر قرآن آن روشنائی است که «حیات معقول» آدمی را تفسیر می‌نماید و آنرا از حیات متداول نامعقول جدا می‌کند. «بهترین دلیل برای اثبات اینکه شناخت صحیح، عنصر اساسی «حیات معقول» است،^(۳) آیه‌ی مباحثه در قرآن است که به پیامبر اسلام دستور زیر داده می‌شود: اگر کسی پس از آنکه برای تو علم به حقیقت روی داده است با توجه به احتجاج برخیزد، بگو بیاوید هر دو طرف، فرزندان و زنها و خودمان را بیاوریم، سپس مدعی و عقیده‌ی خود را با نهایت توجه و گرایش، با خدا در میان بگذاریم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار بدهیم.

در این آیه ملاحظه می‌شود که پیغمبری که برایش علم به حقیقت حاصل شده است، مخالفت با آن مستحق لعنت خدا معرفی می‌شود.

دستورات دیگری نیز برای تحصیل شناخت بوسیله‌ی بکار انداختن حواس و عقل و قلب وجود دارد. مفاد این دستوران الزام قطعی انسانها برای زمینه‌سازی برای شناخت به منظور امکان پذیر ساختن «حیات معقول» است.

قرآن پدیده‌ی مقدس شناخت را مستند به خداوند می‌کند:

«علم الانسان مالم يعلم» این آیه تصریح می‌کند که نعمت علم را به انسان عنایت فرموده است. و همچنین آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره/۳۱) و خداوند همه‌ی اسماء را به آدم تعلیم فرمود.

حلقه‌ی انسان

در خصوص ماهیت انسان و طرز تلقی‌ها از آن چهار دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول: طبیعت انسان خوب است و او موجودی لایق و شایسته. این دیدگاه دو

شاخه دارد:

۱- انسان متکاملترین موجود در طبیعت و اشرف آن است.

۲- انسان یک موجود شایسته و با عظمت است، ولی آندو مفهوم، مترادف با متکاملترین و اشرف موجودات نیست، بعلاوه اینکه این موجود، به استثنای اقلیتی، چنان در جهل و خودخواهی فرورفته که نشانه‌ای از آن اشرفیت و متکاملترین بودن را بروز نمی‌دهد.

دیدگاه دوم: این دیدگاه، عکس دیدگاه اول است. طبیعت انسانی بسیار بد و خودخواه بوده و انسان در راه تأمین خودخواهی‌هایش به هرگونه وحشیگری و پایمال کردن حق آمادگی دارد. نیکولوماکیاولی، توماس هابس و فریدریش نیچه، چنین دیدگاهی درخصوص انسان دارند.

دیدگاه اول افراطی و دیدگاه دوم نیز، نسبت به تعریف انسان دچار تفریط شده است. ایراد نظریه‌ی اول: ما از کتاب طبیعت چیزی نخوانده‌ایم؛ بر این اساس نمی‌توانیم حکم بکنیم که در طبیعت چه موجوداتی وجود دارند تا از آن طریق حکم بکنیم به اشرف آنها. همچنین نباید پیچیدگی موجودیت انسان و تنوع استعدادهای آن را مترادف با اشرف موجودات بودن انسان تلقی کرد.

ایراد نظریه‌ی دوم: وقتی به تاریخ مراجعه می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که در میان انبوه خودپرستان انسان‌هایی با عظمت پیدا می‌شوند که مانند رگه‌های الماس در میان زغال سنگ می‌درخشند، بطوری که حتی آن هنگام که خود زغال سنگ‌ها خواستند حیات خود را توجیه کنند، به همان رگه‌های الماس تکیه کرده‌اند. بالاتر از این، همان رگه‌های الماس بوده‌اند که با نیت پاک و هدف‌گیری‌های عالی انسانی موجب گسترش بعد طبیعی آنان در جهان طبیعت شده و طرق بهره‌برداری از ارتباط انسان با طبیعت را ارائه کرده‌اند.

دیدگاه سوم: ما نمی‌دانیم اصول بنیادین طبیعت بشری چیست، همین مقدار می‌دانیم که نمودها و سطوح قابل درک تاریخ بشری، همواره قیافه‌ی خودخواهی و لذت پرستی و سودجویی و من هدف و دیگران وسیله را نشان می‌دهد. ما نمی‌توانیم اصول و قوانین و تعریفات معینی برای «انسان آن چنان که هست» و «انسان آن چنان که باید» باشد، تعیین کنیم. بر مبنای آن‌ها طبیعت و اهداف و مسیرهای حیات او را، مانند دیگر علوم مربوط به جهان طبیعت، مورد شناخت و بهره‌برداری قرار بدهیم. این نظریه هم مثل نظریه اول و دوم تفسیر

صحیحی درباره‌ی «انسان آن چنان که هست» و «انسان آن چنان که باید» باشد، تعیین کنیم. بر مبنای آن‌ها طبیعت و اهداف و مسیرهای حیات او را، مانند دیگر علوم مربوط به جهان طبیعت، مورد شناخت و بهره‌برداری قرار بدهیم. این نظریه هم مثل نظریه اول و دوم تفسیر صحیحی درباره‌ی «انسان آن چنان که هست» برای ما ارائه نمی‌دهد:

اولاً، این یک نوع تجاهل است که ادعا کنیم ما از اصول بنیادین چیزی نمی‌دانیم. ثانیاً، مگر ما در شناخت واقعیت‌های جهان خارجی در اعماق حقایق و واقعیات چنان نفوذ می‌کنیم که برای همه‌ی چون و چراها می‌توانیم پاسخی حقیقی مطرح بکنیم؟ نه هرگز! ولی ناتوانی ما از پاسخ دادن به همه‌ی چون و چراها نمی‌تواند حیات ما را به رکود و سکون بکشانند. با همه‌ی این ناتوانی‌ها در نفوذ به عمق واقعیات، بشر همچنان می‌تواند، اگر بخواهد، پیش رود.

دیدگاه چهارم: (همان است که اسلام درباره‌ی انسان مطرح کرده است) در این دیدگاه بیان می‌شود که انسان موجودی است دارای نهادها و استعدادها بسیار متنوع و متکثر و مقدار زیادی از آن‌ها را تاکنون از خود بروز داده و در صحنه‌ی هستی حرکت کرده است. انکار چنین موجودیتی از انسان در امتداد تاریخ، بدتر از انکار خویشتن است. این جریان مستمر را می‌توان در دو بعد اساسی مشاهده کرد:

بعد یکم: به فعلیت رسیدن نهادها و استعدادها‌ی انسانی که مستند به عوامل جبر زندگی است، از مبدأ و عامل اصلی حرکت (صیانت و حب ذات) گرفته، تا هدف‌ها و مقاصد حیات، آدمی را جبراً به خود جلب می‌کنند.

بعد دوم: توجه و اشتیاق جدی و مستمر انسان به تعالی و کمال انسان است. می‌توان گفت شور و اشتیاق و نشاط انسانی کمال جویان و تعالی طلبان بوده است که توانسته است دو کار بسیار با اهمیت انجام بدهد:

۱- سهم این تعالی طلبان حتی در به فعلیت رسیدن نهادها و استعدادها‌ی انسانی که حیات طبیعی محض او را به طور منطقی تأمین می‌کند، خیلی بالاتر و اساسی‌تر و با ارزش‌تر از غوطه‌ور شدن در حیات طبیعی محض بوده است که حرکت سازنده‌ی خود را، فقط در اشباع نمودها و غرائز و استعدادها‌ی طبیعی خود انجام می‌دهد.

۲- اگر عنایت خداوندی به وسیله دانشمندان کمال جو و تعالی طلب شامل حال بشر نبود. کرهی خاکی ما خالی از سکنه بود، مخصوصاً در قرن بیستم که دو جنگ جهانی اول و دوم، طعم غوطه‌ور شدن در حیات طبیعی محض را که کشتار در راه تنازع بقا را قانون اساسی در زندگی می‌داند، برای جوامع انسانی آشکار کرد. کار دومی که تعالی طلبان انجام داده‌اند این است که انسانیت و اصول و ارزش‌های انسانی را از سقوط در زیر پای غوطه‌وران در حیات طبیعی محض نجات داده‌اند.

ویژگیهای نظریه‌ی چهارم: این دیدگاه؛

۱- واقعیت‌هایی را که انسان از خود نشان داده است، اعم از جبری و اختیاری، مستند به ضرورت‌ها و امکانات و نهادهای او می‌داند که به انگیزگی عوامل درون ذاتی و برون ذاتی به فعلیت می‌رسند.

۲- واقعیت‌های جبری را به کلی از منطقه‌ی ارزش‌ها خارج می‌داند، زیرا جایی که عامل جبر، واقعیتی را بوجود می‌آورد، نه اراده‌ی آزادی در کار است و نه انتخاب آزادانه‌ی هدف‌ها.

۳- در صورتی که یک انسان، با توجه به مبنای انسانی شدن، واقعاً از اعمال دل و درونش یک کلمه‌ی «ای کاش» برآورد و در حال خطاب به خویشتن بگوید: ای کاش انسان می‌شدم و یک لحظه حق را می‌پذیرفتم، آن حالت روانی ناچیز که چنین موج مقدسی را از اعماق دریای دل به حرکت درآورده و از ذهن خود آگاه، بوسیله قلب الفاظ، خیلی مختصر ابراز کرده است، داخل در منطقه‌ی ارزش است.

۴- مفهوم انسانی در نظریه‌ی چهارم، با توجه به این دو بعد طبیعی و ارزشی، سازگارترین مفهوم با واقعیات انسانی است که تاکنون در صحنه‌ی معرفت بشری بروز کرده است. این نظریه با مشاهده‌ی عظمت‌ها و ارزش‌های فوق طبیعی روح انسانی پلیدی‌ها و تبهکاری‌ها و درندگی‌های خود طبیعی انسان را نادیده نمی‌گیرد و بالعکس، با مشاهده‌ی صفات رذل و پست ناشی از تقدم داشتن «خود طبیعی» عظمت‌ها و ارزش‌های فوق طبیعی روح انسان را نادیده نمی‌گیرد.^(۴)

اسلام و تعریف انسان

بعضی از متفکران از یک طرف شناخت خود را در مورد انسان، بر مبنای تجزیه قرار داده و یک یا دو بعد انسان را بطور مطلق به عنوان ماهیت او مطرح می‌کنند، از طرف دیگر، از مطلق گرای ها سخت انتقاد می‌کنند تعاریف زیر، تعاریفی است که در مورد انسان مطرح شده است:^(۵)

۱- انسان همان موجودی اجتماعی است و جز این نیست!

۲- انسان موجودی مطلق‌گراست و جز این نیست!

۳- انسان موجودی است که فقط در می‌آورد و می‌خورد و جز این نیست!

۴- انسان موجودی است لذت جو و جز این نیست!

۵- انسان همان غریزه جنسی است و جز این نیست!

۶- انسان حیوانی است متفکر و جز این نیست!

کلمه طبیعت، ذات، حقیقت، واقعیت، ماهیت و امثال این کلمات که بازگوکننده‌ی همه‌ی ماهیت انسان بوده باشد، در قرآن و دیگر منابع اسلامی دیده نمی‌شود. آن دسته از متفکران و صاحب‌نظران اسلامی که تمام ماهیت انسان را تعریف کرده‌اند، برداشت‌هایی بوده است که یا از نظر علمی و یا فلسفی بوده، و یا با نظر به آیاتی از قرآن و دیگر منابع اسلامی است که بدون ضمیمه کردن «جز این نیست» مطرح شده است. به کار نبردن این کلمات، با نظر به دلایل زیر از جالب‌ترین و شگفت‌انگیزترین حقایق است که می‌تواند مؤثرترین عامل تکاپوی علمی و عملی برای ما بوده باشد:

۱- در مفهوم طبیعت، ذات و حقیقت مانند مفهوم ماهیت، نوعی ثبات وجود دارد. اینگونه اصطلاحات فلسفی هم نظام موجودیت انسانی را منسب می‌کند و هم ارتباط او را با خالقش قطع می‌کند. این در حالی است که از نظر قرآن، انسان ارتباط دائمی خود را از ربوبیت کل گرفته است و این ربوبیت را قرآن تا حد خلقت پیوسته نطفه‌های انسانی نیز تذکر می‌دهد.

۲- در هنگام تجزیه و تحلیل‌های نهایی موجودات، که انسان هم جزئی از آنهاست، به مطلق عینی ثابتی که طبیعت یا ذات حقیقت نامیده می‌شود، مانند هیولای مطلق، حرکت مطلق، رابطه‌ی مطلق، صورت مطلق، قانون مطلق و نمی‌رسیم که علت ثبات و خود آفرینی و خود گرانی بوده باشند؛ زیرا موجودات، دارای اجزائی می‌باشند عینی که مشخص و معین هستند.

۳- اگر انسان دارای ماهیت و طبیعتی قابل تعریف بود، این همه اختلاف نظرها بروز نمی‌کرد.

۴- دخالت فرهنگ‌های متنوع جوامع، در دوران‌های مختلف، در تعریف و توصیف کامل طبیعت انسان.

۵- اختلاف بسیار دامنه‌دار در عقاید حقوقی و تکالیف لازم و شایستگی اخلاقی انسان که مسلماً از تعاریف گوناگون انسان حکایت می‌کند.

۶- شاید نکته‌ی سازنده‌ای که خداوند بر آن اساس، در بیان انسان، کلمه‌ی ذات و ... را اراده نفرموده است، نامحدود بودن استعداد و امکانات موجودیت انسانی است که آوردن کلماتی مثل ذات و ... آن استعدادهای محدود می‌کند که به اضافه‌ی خلاف واقع بودن آن، سد راه معرفت تکاپوگران علم محسوب می‌شود. سطوح و ابعاد دیگر موجودات عالم نیز مخصوصاً با نظر به باز بودن نظام (سیستم) آن‌ها، رویه ماورای طبیعت، نامحدود و نامتعیّن است. از این روست که در هیچ یک از منابع اسلامی، تعریفی منطقی، درباره‌ی آنها وارد نشده است؛ بلکه توصیفات تنها در حوزه‌ی مختصات موقت و محدوده‌ی پایداری نسبی پدیده‌ها و نتایج موجودات صورت گرفته است.^(۶) سه آیه در قرآن کریم مؤید این دلیل ششم است:

آیه‌ی اول: «پس انسان را خلقت دیگری ایجاد نمودیم». (مؤمنون/۱۴)

آیه‌ی دوم: «و از روح خود در او دمیدیم». (حجر/۲۹)

آیه‌ی سوم: «از تو درباره‌ی روح می‌پرسند، بگو به آنان روح از عالم امر پروردگار من است و از علم مگر اندکی به شما داده نشده است». (بنی اسرائیل/۸۵)

امیرالمؤمنین نیز می‌فرماید:

آیا گمان می‌بری تو همین جثه‌ی کوچک هستی، در حالی که در درون تو عالم پیچیده‌ای نهفته است. سه آیه‌ی یاد شده، به ضمیمه‌ی روایت مزبور، موجودیت درونی و روحی انسان را بالاتر از تعین‌ها و محدودیت‌ها معرفی می‌کند که در تعریفات علمی و منطقی ضرورت دارد. بنابراین، نه می‌توان استعدادهای و امکانات نهادهای انسانی و مختصات انسانی را محدود به برخی جلوه‌ها و نمودهایی کرد که در حیات طبیعی فردی و اجتماعی بروز می‌کند، نه می‌توان نظام علوم انسانی را محدود کرد.

در آیاتی از قرآن مجید، مقداری از عناصر روانی و استعدادهای مغزی و حتی ابعاد منفی وجود انسان بعنوان مخلوق خداوندی بیان شده است. ممکن است گمان برود که خداوند با این گونه آیات، طبیعت انسانی و ماهیت او را معین فرموده است مانند آیات ذیل:

- ۱- انسان ضعیف آفرید شده است. (نساء/ ۲۸)
- ۲- انسان از شتاب آفریده شده است. (اسراء/ ۱۱)
- ۳- انسان هلوع آفریده شده است. (معارج/ ۱۹)
- ۴- سوگند به عصر، قطعاً انسان در خسارت است. (عصر/ ۱-۲)
- ۵- ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها عرضه کردیم، آن‌ها از پذیرفتن آن امانت خودداری کردند و به هراس افتادند و خود را شایسته‌ی حمل چنان امانت عظیم ندیدند و انسان آن امانت را پذیرفت، او ستمکار و نادان بود. (احزاب/ ۷۲)
- ۶- ایمان به خداوند متعال و به پیامبر و دستورات وی در انسان اموری فطری است که خداوند بر مبنای آن مردم را خلق نموده است، خلقت خداوندی را تبدیلی نیست. (روم/ ۳۰)
- ۷- ایمان و هدایت الهی، رنگرزی خداوندی است و کیست در رنگرزی موجودات، بهتر از خداوند. (بقره/ ۳۸)

در قرآن مجید و دیگر منابع اسلامی، مختصاتی مورد تذکر قرار گرفته است که جهل به آن‌ها موجب تباهی حیات آدمی می‌شود.^(۷)

نتیجه:

- ۱- چون در علوم انسانی، از دیدگاه اسلام، تعریف کامل و جامع برای انسان قابل قبول نیست، هر مکتب و متفکری که در صدد تعریف انسان برآید، از دیدگاه اسلام، ارزشی جز توصیف یک یا چند مختص، از بین صدها مختصات انسانی را، ندارد.
- ۲- کلمه انسان در آیات قرآنی و دیگر منابع معتبر اسلامی فی نفسه دارای بار ارزشی نیست، بلکه مفهومی که از این کلمه غالباً اراده می‌شود، همین موجود، با داشتن استعدادهای و مختصات منفی و مثبت می‌باشد.

مهمترین ابعاد وجودی انسان

مهمترین ابعادی وجودی‌ای که در شناخت انسان باید مورد توجه قرار گیرد ابعاد ذیل است:

- ۱- مبدأ و مسیر و پایان حیات طبیعی انسان.
- ۲- درد و ناگواری نادانی.
- ۳- چهره‌ی زیبای درون حامیان حق و قیافه‌ی زشت و پلید هواداران باطل و نفاق.
- ۴- ابعاد انسان در حال فردی.
- ۵- ابعاد انسان در حال تشکل اجتماعی.
- ۶- عبرت‌گیری و تجربه‌اندوزی از سرگذشت طولانی و پرفراز و نشیب تاریخ انسانی.
- ۷- جبر و آزادی و کمیت و کیفیت و نقش مؤثر آن در حیات آدمیان.^(۸)

مختصات انسانی از نظر ماهیت

حقیقتی بنام انسانیت که یک موضوع رسالت انسانی است با ماشین بودن انسان سازگار نمی‌باشد.^(۹) آیا انسان یک ماشین سیستماتیک است که در مجرای قوانین طبیعت به تکامل رسیده است و فقط تفاوت میان انسان و ماشین «حیات» است؟ آنچه از رهگذر تأمل در حیات حاصل می‌شود این است که گرچه حیات، یک پدیده‌ی ساده نما است، ولی در آن هنگام که حیات در موجودیت آدمی به فعالیت می‌پردازد، صدها مختص شگفت‌انگیز که فاصله‌اش تا ماده و قوانین ماده‌ی به مرحله‌ی تضاد می‌رسد وجود می‌آورد. مرحوم علامه‌ی جعفری شماره‌ی مختصات انسان را با تنوع آن در ۹۵۰ شماره ذکر می‌کند: ۲۱۱ نوع از تعداد مختصات انسان به مختصات انسان از نظر ماهیت مربوط است؛ ۱۹ نوع نیز به مختصات انسان از نظر رابطه با دیگران و بقیه، یعنی ۷۳۰ مورد دیگر، از تنوع بعضی از مختصات ناشی می‌شود.^(۱۰)

رسالت انسانی در پرتو حیات معقول

این مسأله که برای عالم انسانیت رسالتی وجود دارد و هیچ طریقی برای تفسیر وجود هدف‌های آرمانی انسان جز بوسیله‌ی رسالت، قابل پیمودن نیست، نبایستی مورد تردید قرار گیرد.

رسالت انسانی نیرومندترین محرک انسان در گذرگاه تاریخ بوده است. نوع بشر از آغاز زندگی رسمی و قابل بررسی‌اش تا به امروز عقاید و اعمال و آرزوهای روشنی را دربارہ‌ی آنها که بایستی آنها را بدست آورد، دارا بوده است. این فعالیت‌های فکری و عملی، یک بعد

اساسی از ابعاد وجود انسان است که در برابر بعد طبیعی محض قرار می‌گیرد. هر مورخ و انسان‌شناسی که انسان را بدون در نظر گرفتن بعد آرمانی می‌شناسد، مانند آن است که انسان را بدون بعد دوم شناخته است.^(۱۱)

مفهوم اساسی این مسأله که «برای بشر رسالتی لازم است» عبارتست از «بایستی بهتر از آنچه هستم بشوم». این اصل که «برای بشر رسالتی وجود دارد که هرگز کهنه نمی‌شود»، حقیقتی است که از ماهیت انسان سر بر می‌آورد و در گفتار و کردهارهایش گسترده می‌شود. علت تحولات جملات ساده و ابتدائی باستانی، نه به آن جهت بوده است که ماهیت انسان اساساً تغییر پیدا کرده است، بلکه گسترش شناسائی‌های انسان درباره‌ی خویشتن و درباره‌ی جهانی که او را احاطه کرده است و ارتباطات متنوعی که میان افراد و گروه‌ها و جوامع بوجود آمده است، عامل اصلی تحولات آن مفاهیم ساده به مفاهیم والاتر گشته است. این ماهیت پایدار انسانی در عین دگرگونی‌هاست که از اصل ساده‌ی «انسان خوبی باشیم» به اصول عالی زیر می‌رسد:

ما بایستی به ندای وجدان گوش فرا دهیم. با همه‌ی اختلافاتی که در واژه‌های «ما»، «بایستی»، «نداء»، «وجدان»، «گوش فرادادن» وجود دارد، مورد درک انسان بوده و آرمانی انسانی تلقی می‌گردد. بهمین ترتیب جملاتی مانند: انسان تنها شکم و زیر شکم و باز کردن موقعیت برای زندگی بی‌هدف نیست. قضایا بر دو قسم است: حق و باطل، ما همواره بایستی جانب حق را بگیریم، نه باطل را. زندگی ما بایستی هدفی داشته باشد. احترام ذات انسانی ضرورت دارد. ما انسان‌ها که جزئی از عالم هستی می‌باشیم، بایستی تکلیف خود را با این کل مجموعی روشن نمائیم. ما عدالت فردی و اجتماعی می‌خواهیم. آزادی و اختیار مطلوب ما است. دانش و بینش آرمان سازنده‌ی ما است. احساس تعهد و ایفای آن جوهر حیات آدمی است. تنازع در بقاء کشنده‌ی انسان و ارزش‌های او است که همواره ناتوانان را به کام نیستی سپرده است؛ ولی تعاون، عامل بقاء و تکامل انسانی است.^(۱۲)

با مطالعه‌ی تمدن‌ها و جوامعی که ادیان الهی و فلسفه‌ها و اخلاق و مسائل اجتماعی بطور رسمی در آنها جریان داشته است، این امر بقدری روشن و بدون تردید است که مواد فراوانی بعنوان آرمانهای تکاملی همواره مطرح بوده است و موجب بروز رسالت‌ها، در اشکال

مختلف گردیده است. امروز به نسبت پیشرفت علوم با رسالت‌های متنوعی از قبیل رسالت هدف زندگی، رسالت برای آزادی، رسالت هنری، رسالت فلسفی و ... روبرو هستیم.

آشکارترین و حیاتی‌ترین رسالت‌های دوران ما، کوشش برای پیدا کردن بهترین سیستم‌های تلفیق میان آرمانهای اعلای بشری و پیشرفتهای ماشینی کنونی است.

پس جرم رسالتمند بودن که با راه افتادن کاروان انسانی در این کره‌ی خاکی در گردن اولین مرکب طنین انداخته، تنها با توقف نهایی کاروان به خاموشی خواهد گرائید. (۱۳)

آیا انسانیت رسالتی دارد؟ به این سؤال سه پاسخ داده شده است:

۱- برخی به منظور آرام کردن اضطرابات روانی خویش، یا برای منطقی نشان دادن موقعیت انتخاب‌شده‌ی خود به دیگران، به اینگونه مسائل پاسخ‌هایی شتابزده آماده می‌کنند و از آن طریق خود را دلخوش و دیگران را به پذیرش پاسخ‌های خود فرا می‌خوانند. پاسخ آنها این است که رسالت انسانی، رؤیایی است است که برای نادیده گرفتن حرکات جبری انسانها، همانند ماده‌ی تخریری بکار بسته می‌شود. لحظاتی چند، با این شراب فکری و آرمانی، انسان مست و بیخود گشته، سپس موقعیت خود را در زنجیر جبرهای درونی و برونی در می‌یابند و راه خود را پیش می‌گیرند.

اینان متوجه نیستند که رؤیا تلقی نمودن این سؤال یک عامل تخریری است که به مرگ انسانیت منتهی می‌گردد.

۲- گروهی نیز، که طبیعت معشوق آنهاست، معتقدند: طبیعت اگر هم نابینا باشد، عصا زنان به راه خود می‌رود، و شایستگی‌های خود را تأمین می‌نماید، و ما جز این طبیعت و قانون آن، مسأله‌ای را بعنوان رسالت انسانی نمی‌شناسیم و هیچ‌گونه دخالتی را تحت عنوان رسالت انسان در مسائل عدیده اجتماعی و نمی‌پذیریم.

۳- این گروه نیز با تصریح به شعار مرگ زای «هر قوی اول ضعیف گشت و سپس مرد» و با تکیه به حامیان اصالت قدرت و تنازع در بقاء، همه‌ی این تفکرات و گفتگوها را اشعاری می‌دانند که در نمایشنامه‌های فلسفی ارائه می‌شود. برای این گروه در پاسخ به وجود رسالت انسانی، بهترین پاسخ این است که سخن گفتن از رسالت انسانی مانند نوعی از ناله‌های ناتوانان کارزار زندگی محسوب می‌شود که اگر چه از جریان تند تنازع در بقاء

نمی‌کاهد، ولی می‌تواند کمکی به تسلیت موقتی آنان بنماید.

مرحوم علامه‌ی جعفری پس از بیان دیدگاه این سه گروه درخصوص رسالت انسانی اینگونه نظر می‌دهند: «باید گفت که سه گروه فوق که درباره‌ی رسالت انسان منفی نظر می‌دهند، تنها یک اشتباه کرده‌اند و آن این است که انسانی برای آنان مطرح نیست که رسالتی داشته باشد. آنان در واقع از جاندارانی گفتگو می‌کنند که زائیده‌ی حرکات آنی طبیعت ناآگاه بوده و چند روزی در میان حلقه‌های انواعی از زنجیره‌های جبری وارادی که به دست خود ساخته‌اند، جست و خیز می‌کنند.»^(۱۴)

انسان از نظرگاه اسلام:

امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه، انسان را هم در قلمرو «آن چنان که هست» و هم در قلمرو «آنچه باید» باشد، مورد بحث قرار می‌دهد. امیرالمؤمنین به مختصات انسان موجود و انسان بعنوان موجودی که باید باشد، عارف است. منشأ احاطه‌ی امیرالمؤمنین درباره‌ی این حقایق این است که او با کمال آشنایی با تمایلات آدمی، دست از آنها نشسته است. او در درون خود به مطلق دست یافته که وادارش کرده که از افقی بسیار بالاتر به انسان‌ها بنگرد. عمل عینی او در زندگانی، روشن‌ترین دلیل آن است که اگر همه‌ی عوامل محدودیت علم آدمی درباره‌ی انسان «آن چنان که هست» و «آن چنان که باید» باشد، برداشته شود، و پرده از روی جهان هستی کنار رود، بر علم او افزوده نخواهد شد.^(۱۵) علامه فقید برای شناخت انسان در دو ساحت از منظر نهج‌البلاغه، سه راه مهم را مطرح می‌کند:

۱- خودشناسی: رابطه‌ای که علی(ع) با خود داشته است، موجب تنظیم رابطه‌ی او با جهان هستی گردید. تنظیم رابطه‌ی خود با هستی احتیاج به درک و شناخت همه‌جانبه‌ی خویشتن دارد. کمیت و کیفیت شناخت انسان‌ها از جهان و هستی ارتباط مستقیمی با کمیت و کیفیت شناخت خویشتن دارد.

۲- کثرت: تنوع و تضاد حوادث در زندگی آن حضرت به حدی بود که گویی جهان هستی و تاریخ بشری، نمونه‌ی همه‌ی حقایق و رویدادهایی را که در نهاد و صور آن دو قلمرو بوده و خواهد بود، برای او نشان داده و این وضعیت او را در انسان‌شناسی به حد اعلای موفق ساخته بود.

۳- تصفیه و تزکیه‌ی درونی علی در عالی‌ترین درجه که بهترین و منحصرترین راه شناخت صفات عالی انسان و مراتب صعود او به کمال ممکن و اضداد آن است. تزکیه به اصول، قوانین، فعالیت‌ها و پدیده‌های اصیل روح و روان انسانی، کمک جدی می‌کند. همه‌ی مطلقین از طرز تفکرات و زندگی عینی امیرالمؤمنین (ع) به این که آن حضرت این راه را در حد اعلا سپری کرده بود و طبق بیان مولوی به عقل ناب تبدیل شده بود معترفند.^(۱۶)

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای شمه‌ای واگو از آن چه دیده‌ای

حلقه‌ی جهان و حیات

زندگی هدفدار انسان، مختصاتی دارد که هر یک از آنها در عین اینکه وسیله‌ای است برای هدف اعلا‌ی زندگی، بعدی از هدف عالی نیز هست. از آن جهت که هدف اعلا‌ی حیات ورود به حوزه‌ی دیدار حق است.

مختصات عالی زندگی هدفدار:

۱- تعهد برین:

تعهد برین یعنی شناخت موقعیت خود در هستی و ملتزم به تکامل بخشیدن به شخصیت. با بروز این ویژگی، تعهدات اجتماعی و عمل به آنها نیز از تعهد برین متأثر می‌شوند و احساس سنگینی و فشار آنها مبدل به نیروی محرک زندگی می‌گردد. در این فرض تعهد با دیگران در حقیقت تعهدی با خویشتن است.

۲- شناخت ارزش حیات:

حیات در قلمرو اصلی خود، حقیقتی است که همه‌ی جانداران به منزله‌ی امواجی از آن حقیقت‌اند، مگر موقمی که حیات دارای هدفی عالیه‌تر باشد که بتواند چهره‌ی واقعی آن را بنمایاند.

۳- برخوردارگی از روشنایی و سعادت:

هدف اعلا، شعاعی پر معنا به تمامی شئون انسان و جهان می‌اندازد که در عین حال که جزئیات زندگی، تاریک و رنج‌آور است، زمینه و محصول کلی حیات روشن و سعادت‌آمیز تلقی می‌گردد.

۴- جدی گرفتن جهان هستی:

با نظر به حکومت مطلقه‌ی قوانین بر همه‌ی اجزاء و روابط عالم هستی که منشأ دانش

ماست، اثبات می‌شود که جهان هستی یک مجموعه‌ی سیستماتیک جدّی است که به قول ماکس پلانک و راسل، این واقعیت جدّی در پشت پرده‌ی نمودها و روابط فیزیکی جهان در جریان است.

اگر برای کسی جهان هستی جدّی باشد، زندگی برای او که جزئی از جهان هستی است جدّی و هدفمند خواهد بود. و دلیل اینکه زندگی هدفدار، جهان هستی را جدّی تلقی می‌کند این است که اگر قوانین حاکم بر عالم هستی را جدّی نداند، در نتیجه خود زندگی محکوم به شوخی و پوچی خواهد گشت و فضیلتها و ارزشها و واقعیتها با انواع گوناگون خود جز یک مشت خیالات چیز دیگری نخواهند بود.

۵- به دست آوردن آزادی برین:

زندگی با آزادی برین یکی از مختصات عالی زندگی هدفدار است. بدون بدست آوردن این آزادی که عبارت است از رهایی شخصیت آدمی از عوامل رکود و محدودیت در صندوقهای خودپرستی و تخیلات، حتی در سایر آزادیهایی که برای جریان معمول حیات به دست آورده شده است، مانند آزادی اجتماعی و آزادی عقیده، پاسخی منطقی برای معنای حیات نخواهیم یافت.

۶- آزاد ساختن انسانها از مطلق تراشیهها:

یکی از مختصات کارگاه مغز آدمی، مطلق سازی است. هرگاه ذهن آدمی وابستگی یک پدیده را در اشکال مختلف، به منبعی پیوند دهد، مطلقاً را مورد قبول قرار داده است. عوامل متعددی وجود دارند که اغلب انسانها را ارزیابی واقع بینانه‌ی مطلقها محروم می‌سازد، از قبیل:

۱-۶- عشق به مطلق که بدست آورده است.

۲-۶- کمی فرصت برای اندیشه‌های همه جانبه.

۳-۶- شتابزدگی در تفسیر حیات و ...

زندگی هدفدار در جریان سیستم باز خود، مطلقاً جز هدف اعلای زندگی نمی‌شناسد و کلیات و مطلقهای دیگر را به عنوان وسایلی برای نیل به آن مطلق تلقی می‌کند.^(۱۷)

مواد رسالت کلی

مواد رسالت کلی که حق دگرگون کردن تکاملی انسان را دارند، می‌توان در چند

موضوع کلی مطرح نمود:

۱- جهان هستی.

۲- جهان هستی دارای معنای معقولی است.

۳- انسان در جهان هستی.

۴- انسان

۴-۱- آشنا ساختن انسان با خویشتن.

۴-۲- اثبات احترام ذات.

۴-۳- پذیرش تعهد انسانی برین.

۴-۴- تعدیل خود طبیعی.

۴-۵- آزاد کردن انسان از مطلق سازی‌ها.

۴-۶- رها ساختن انسان از کابوس جبرهای نمایشی و تقویت اختیار.

۴-۷- تفکیک امتیازات جبری از امتیازات تکاملی.^(۱۸)

تفسیر حیات:

تفسیرهای گوناگونی از حیات از منظر بیولوژیکی و فیزیولوژیکی و فلسفی شده است. برای ما در مبحث فلسفه و هدف زندگی، همان جنبه‌ی بدیهی حیات کفایت می‌کند که عبارتست از دارا بودن انسان پدیده‌ای را که بوسیله‌ی آن حرکت می‌کند، احساس دارد، لذت می‌برد، درد می‌کشد، دانایی بدست می‌آورد، غرائزی را داراست، در جستجوی کمال است، عضوی از اجتماع می‌شود. حرکات جبری آزادانه دارد.

عناصر حیات معقول:

۱- آگاهی و هشیاری: با تأمل درباره‌ی موجودیت انسان، به این نتیجه می‌رسیم که اگر گرداندگان و رهبران اجتماعی، با طرق منطقی، در صدد به فعلیت رساندن آگاهی و هشیاری برآیند، به نتیجه‌ی مطلوب خواهند رسید.

۲- انسان، جبر، اختیار: انسان موجودی است که بوسیله‌ی قدرتهایی که دارد، می‌تواند در برابر عوامل جبری مقاومت نشان داده و آن‌ها را به سود «حیات طبیعی» خود توجیه کند. وقتی عوامل حرکت کشف شود، خود این درک و کشف، مانند یکی از همان نیروهای

طبیعی که انسان دارد، دست به فعالیت می‌زند و مانند یک عامل جبری، او را به سوی پیشرفت تحریک می‌کند.

تفاوت آزادی و اختیار، در همین کلمه‌ی خیر است. آزادی به معنای انتخاب یکی از چند راه، خیر را هدف‌گیری نمی‌کند. بشر می‌تواند با تعلیم و تربیت‌های صحیح و با آماده شدن فضای جامعه به مرحله‌ی اختیار برسد.

۳- مسیر هدفهای تکاملی انسان:

دو بعدی بودن اجزاء حیات معقول:

۱- بعد هدفی

۲- بعد وسیله‌ای

بعد هدفی: این که هیچ حادثه، گفتار، اندیشه، فعالیت مغزی و عضلانی که در راه اختیار از انسان سر می‌زند، بیرون از دایره‌ی حیات معقول نیست، زیرا امور فوق موجی از حیات وابسته به کمال برین است.

بعد وسیله‌ای: این بعد برای انسان‌ها در هیچ نقطه از گذرگاه زندگی توقف نمی‌پذیرد، چرا که حیات معقول که بطور جدی باز شدن و به فعلیت رسیدن سطوح با عظمت روانی را یک حقیقت بنیادین می‌داند، در صورت توقف، با تناقضی غیر قابل حل روبرو می‌شود. این تکاپو از مبداهای و مقصدهای نسبی عبور می‌کند. تردیدی نیست که مرحله‌ی بالاتر، همان مرحله‌ی پائین‌تر را به اضافه‌ی امتیاز جدید در بر دارد. بدین جهت، هر یک از شئون حیات معقول برای وصول به مرحله‌ی عالی‌تر، بعد وسیله‌ای را نیز داراست.

۴- شخصیت انسان در مسیر ساخته شدن:

شخصیت آدمی در مسیر ساخته شدن از هر دو قلمرو واقعیات درونی و بیرونی بهره‌برداری می‌کند. جوشش درونی به کمال و استعدادهایی که این جوشش را به ثمر می‌رسانند، از یک طرف و آغوش باز کردن جهان بیرونی برای به فعلیت رسانیدن این استعدادها، با راهنمایی مریبان انسان‌شناسی، وسایل ساخته شدن شخصیت انسانی هستند.

و ورود به هدف اعلای زندگی:

مقصود از هدف اعلای زندگی یعنی شرکت در آهنگ کلی هستی وابسته به کمال برین

که عنصر پنجم تعریف حیات معقول است. یعنی قرار گرفتن در جاذبه‌ی ربوبی و تصفیه‌ی روح از آلودگی‌های حیوانی و رذایل اخلاقی بوسیله‌ی تکالیف مقرر به وسیله‌ی پیامبران الهی و تسلیم به دستورات سازنده‌ی وجدان برین و تغییر دادن من مجازی به من حقیقی است.

لوازم ورود به هدف اعلای زندگی:

- ۱- استفاده‌ی منطقی از فعالیت‌های عقل سلیم که با وجدان پاک و دریافت فطری آدمی هماهنگ باشد.
- ۲- اراده‌ی جدی به بهره‌برداری از آن فعالیت‌های عقلانی که تفسیرکننده‌ی هدف اعلای زندگی است. پس از ورود به هدف زندگی همه‌ی کارهای عضلانی، روانی و مغزی عبادت‌هایی است که در پیشگاه ربوبی تحقق می‌پذیرد. آیه‌ی ذیل، لزوم این عنصر را در حیات معقول تذکر می‌دهد: «حقاً نماز و عبادت و حیات و موت من، از آن خدا، پروردگار عالمیان است» (۱۹)

حیات معقول

حیات معقول عبارتست از حیات آگاهانه‌ای که نیروها و فعالیت‌های جبری و جبرنمای زندگی طبیعی را با برخورداری از رشد شکوفان و با اختیار، در مسیر هدفهای تکاملی نسبی تنظیم کرده، شخصیت انسانی را که تدریجاً در این گذرگاه ساخته می‌شود وارد هدف اعلای زندگی می‌کند.

این هدف اعلا، شرکت در آهنگ کلی هستی وابسته به کمال برین است. این تعریف شامل چند عنصر است:

۱- حیات آگاهانه:

آگاهی به اینکه من زنده هستم، غیر از قرار گرفتن ناآگاه در جویبار زندگی مثل جانداران است.

۲- تنظیم نیروها و فعالیت‌های جبری و شبه جبری زندگی:

آگاهی از حیات موجب می‌شود که ما خود را در میان انبوه جبرها و شبه جبرها درک کنیم. ما می‌توانیم به آگاه کردن مردم به قدرت بسیار بزرگ شخصیت انسانی، آنان را از اسارت کورکورانه در چنگال «آن چه در جریان است» نجات دهیم و آنان را وادار کنیم که هر اندازه بتوانند، زندگی خود را با سلطه و نظارت شخصیت به دو قطب مثبت و منفی کار، به حیات معقول مبدل یا حداقل به آن نزدیک کنند.

آزادی رو به اختیار حیات معقول از مرحله‌ی رهایی شروع می‌شود، از آزادی عبور می‌کند و در مرحله‌ی والای اختیار شکوفا می‌شود.

دخالت و تأثیر محیط و تعلیم تربیت در حیات معقول انسان‌ها، بوسیله‌ی آماده کردن خیرات و ارزش‌ها برای اختیار انسان‌هاست.^(۲۰)

حیات معقول در قرآن:

۱- تا کسی که هلاک، و زندگی او تباه می‌شود، مستند به دلیل روشن باشد و کسی که زندگی می‌کند، زندگی او مستند به دلیل روشن باشد.

۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و رسول آن را اجابت کنید؛ هنگامی که شما را به آن چه حیات می‌بخشد دعوت می‌کند.

۳- هر کس از مرد یا زن عمل صالح انجام بدهد، او را با حیات پاکیزه که همان حیات معقول است، احیاء می‌کنیم.

حیات طبیعی و حیات معقول

این حقیقت روشن است که زندگی انسانی یک پدیده‌ی ساده و محدود مثل زندگی سایر حیوانات نبوده است. زندگی انسان چنان نبوده است که اگر نمودی از خود نشان بدهد، آن نمود را بتوان با یک علت شخصی تفسیر و توجیه کرد. از طرف دیگر جای هیچ گونه تردید نیست که زندگی برای همه‌ی انسانها و در همه‌ی جوامع و دورانها به عنوان یک حقیقت معین و محدود تلقی نشده است.

مثلاً برای عده‌ای، زندگی در همه‌ی اشکالش جالب بوده است و دسته‌ای دیگر آن را نامطلوب می‌دانند. گروهی بار سنگین زندگی را با عوامل جبر طبیعی بدوش می‌کشند و دسته‌ای نیز که زندگی آنان براساس لذت محوری بوده و هنگامی که در لذت غوطه‌ورند خود را برخوردار از زندگی تلقی کرده و زمانی که محروم از لذت باشند، زندگی را جز شکنجه نمی‌دانند. بعضی دیگر اصلاً در فکر این نیستند که بدانند زندگی یعنی چه و دارای چه ابعاد و مختصات و امکاناتی است.

ولی از همان آغاز تاریخ انسانی عوامل متعددی وجود داشته است که تفسیر و توجیه زندگی را بالاتر از آن که مردم در آن غوطه‌ورند، ضروری دیده و در عملی ساختن این تفسیر،

نهایت تکاپو و تلاش را انجام داده‌اند.^(۲۱)

عوامل تفسیر زندگی عالی:

- ۱- ادیان حقه‌ی الهی: تلاش ادیان الهی بر این بوده است که نباید پدیده‌ی حیات را، اسیر خواسته‌های طبیعی مردم قرار داد. ادیان الهی هماهنگ کردن لذات و خوشی‌های طبیعی و جسمانی انسان را با دیگر استعدادها گوشزد کرده است.
 - ۲- مشاهده‌ی عینی نتایج غوطه‌ور شدن در زندگی طبیعی محض، جز گرفتن از طبیعت و بازگرداندن به آن، چیز دیگری نشان نمی‌دهد.
 - ۳- نتیجه‌ی زندگی طبیعی محض، تنازع در راه بقا بوده و اینکه اکثریت مردم نیز، از تاریخ طبیعی حیوانات، گام به تاریخ انسانی انسان‌ها نگذاشته‌اند.
 - ۴- عامل درونی بسیار اصیل که با اصطلاحاتی چون عقل سلیم، فطرت صاف که از ضرورت تحول زندگی طبیعی محض به زندگی عالی خبر می‌دهد.
 - ۵- مطالعه‌ی همه‌جانبه‌ی سرگذشت عینی جوامع است که بدون تعارفات معمولی نتیجه‌ای جز کلافه شدن و سرگیجی نمی‌دهد.
- رشد یافتگان زیادی در تاریخ بوده‌اند که زندگی آنان عین حیات معقول بوده، یا ابعادی از این حیات را دارا بوده‌اند. مانند انبیاء و اولیاء خدا و رشد یافتگان حکمت طلب. کاروان رشد یافتگان از همین انسانها تشکیل شده است. ماهیت آنان مغایر با ماهیت عشاق زندگی طبیعی محض نبوده است.
- قانون طبیعت حیات انسانی، آن استعدادها و مختصات حیات معقول است، نه زندگی طبیعی محض.

عوامل انقسام زندگی انسان:

- دو عامل سبب شده است که مردم در زندگانی خود به دو دسته‌ی مهم تقسیم شوند:
- ۱- اشخاصی که از تعدیل جوشش غرائز طبیعی احساس ناتوانی کرده و اشباع غرائز را متن حقیقی زندگی قرار می‌دهند.
 - ۲- اشخاصی که فعالیت عقل و وجدان را اصیل‌تر تلقی کرده، خود را ملزم به بارور ساختن

استعدادها و امتیازهای مغزی و روانی خود دیده‌اند.

این رشدیافتگان، آن ضرورت‌های قالب‌های اجتماعی را پذیرفته‌اند که به عنوان ضرورت‌های غیر قابل تغییر تلقی کرده‌اند. در عین حال همواره یک تلاش درونی برای تحصیل نیرویی که برای تعدیل آن قالب‌ها در مسیر رشد اجتماعی مناسب باشد، دارا هستند. اینان کاروانیان حیات معقولند که از دیدگاه شناخت حیات و ارزش‌های آن و هم چنین از دیدگاه آرامش معقول روانی، و قدرت بر تفسیر جدی حیات در مرحله‌ی عالی انسانی هستند. علامه‌ی جعفری پس از بیان حال رشد یافتگان،^(۲۲) اظهار می‌دارند که ما هرگز در صدد ابطال زندگی محض طبیعی نیستیم، زیرا که چنین کاری انکار یک واقعیت است. بلکه در صدد بیان این نکته هستیم که انسان با آن مختصات عقلانی و وجدانی و نبوغ‌های سازنده و کمال جویی و برخورداری از عشق‌های حقیقی که خود را تا مرحله‌ی وسیله‌ای برای وصول به حقایق بالا می‌برد، نمی‌تواند خود را در مجرای زندگی طبیعی محض محدود کند.

حلقه جامعه و سیاست

در پرتو حیات معقول

شوون زندگی انسانی در پرتو حیات معقول

۱- شخصیت انسانی در حیات معقول:

- ۱-۱- آمادگی انسان به تکامل از یک جاندار ناچیز به موجودی ملکوتی.
- ۱-۲- انسان‌ها در کارگاه خلقت، در بوجود آوردن آهنگ کلی مشترک هستند.
- ۱-۳- انسان‌ها در حال اعتدال روانی، نوعی وحدت ارزشی را دربارهی یکدیگر احساس می‌کنند.

۲- اخلاق در حیات معقول:

۲-۱- اخلاق در زندگی طبیعی محض:

- ۲-۱-۱- اخلاق مطلوب عبارتست از عمل به مقتضای احساسات و عواطف.
- ۲-۱-۲- اخلاق مطلوب یعنی عمل به یک عده اصول که از قوانین حقوقی، ناشی از انتخاب کیفیت زندگی در یک جامعه که معلول رگه‌های ارثی، تاریخی، نژادی، اقتصادی و

فرهنگ خاص آن جامعه است، منتج شده‌اند.

۲-۱-۳- اخلاق مطلوب یدکی و کمک قوانین حقوقی است.

۲-۲- اخلاق در حیات معقول:

۲-۲-۱- احساس جزء بودن از کل حیات انسانی که دم الهی در آن دمیده شده است.

این اخلاق بدان جهت که پویا و هدفدار است، نمی‌تواند با انعطاف، نسبت به آن چه در اجتماع می‌گذرد، جوهر خود را از دست بدهد.

۲-۲-۲- اخلاق در حیات معقول، اگرچه به احساسات و عواطف طبیعی توجه دارد،

ولی بدان جهت که هدف در حیات معقول، شرکت در آهنگ کلی هستی است، نمی‌تواند به آن احساسات تکیه کند.

۲-۲-۳- اخلاق در حیات معقول ضرورت شکوفا کردن وجدان آزاد را ضروری و

جدی تلقی می‌کند. حیات اخلاقی مطلوب، بدون وجدان آزاد که نشان‌دهنده‌ی خیرات و کمال، و محرک انسان به سوی آن‌هاست، خیالی بیش نیست.

۲-۲-۴- اخلاق در حیات معقول اصیل‌تر و با عظمت‌تر از آن است که فقط به عنوان

دوای دردهای اجتماعی منظور شود؛ بلکه نسبت اخلاق به حیات معقول، نسبت روح به بدن است.

۳- حقوق در حیات معقول:

حیات معقول، حقوق جان‌های آدمیان را، اگر مقدم به حقوق روابط همزیستی نداند،

لااقل دوشادوش یکدیگر ضروری تلقی می‌کند.

حیات معقول اصرار می‌ورزد که پهلو به پهلو و حقوق و قوانین زندگی طبیعی محض،

حقوق و قوانینی برای جان‌های آدمیان وجود دارد. این حقوق و قوانین، مردم را با امتیازات و

عظمت‌های روحی یکدیگر آشنا کرده و راه برخورداری از آن‌ها را هموار می‌کند. و از یک جاندار معمولی، ابوذر غفاری می‌سازد و از یک ساربان بیابانگرد، اویس قرنی بوجود می‌آورد.

حقوق در حیات معقول در برابر بایستگی‌هایی که از طبیعت زندگی فردی و اجتماعی بر

می‌آید، بایستگی‌های دیگری را که از بعد محرک رو به کمال انسانی بر می‌آید، توصیه می‌کند،

که نه تنها آدمی را از نتایج عالی این بعد برخوردار می‌کند، بلکه بایستگی‌های زندگی طبیعی را

نیز تنظیم و با منطق صحیح به جریان می‌اندازد.

۴- روابط اجتماعی در حیات معقول:

روابط انسانی که بر مبنای سود و زیان استوار شده‌اند، از فرمول شرم آور توماس هابس سرچشمه می‌گیرد، یا به آن منتهی می‌شود. این فرمول چنین است: انسان گرگ انسان است. مبنای سود و زیان محکم‌ترین عامل ادامه‌ی تاریخ حیات طبیعی ماست.

حیات معقول می‌تواند رابطه‌ی سود و زیان محض، بین انسان‌ها را به رابطه‌ی برمبنای انسانیت استوار سازد، این حقیقتی است که قابل تحقق عینی، که مشاهده‌ی آن، احتیاج به ورق زدن تاریخ جانبازان راه حق و عدالت دارد.

۵- علم در حیات معقول:

در تعریف حیات معقول، عنصر یکم عبارتست از آگاهی، پس تماس با واقعیات، که موجب انکشاف آن‌ها می‌شود، یک امر ضروری است.

بدیهی است که دانستن حقایق و واقعیات چیزی است و تنظیم رابطه‌ای با آنها چیزی دیگر. آن چه ضرورت حیات معقول اقتضا می‌کند، این است که علم با قیافه‌ی حق به جانبی که دارد، نقش عامل تورم خود طبیعی، برای خودبازان از خدا و از انسان بی‌خبر را بازی نکند.

۶- جهان‌بینی در حیات معقول:

عکس برداری از جهان درونی و برونی چیزی است و شناخت جهان با ارزیابی ابزار و وسائل شناخت و تعیین موقت خود انسان درک‌کننده که قدرت اشراف به جهان دارد، چیز دیگری است.

انسان، در جهان بینی، نقش عکس برداری محض آئینه‌ای را ندارد. با اضافه‌ی این امتیاز، از یک مزیت بسیار مهم نیز برخوردار است که می‌تواند اشراف و نظارت بر جهان داشته، آن را تفسیر و توجیه کند. این فعالیت ذهنی و اشراف و نظارت، یک نتیجه‌ی ضروری که بوجود خواهد آورد، این است که یک حکمت و مشیت والایی، این جهان را به سوی یک مقصد عالی به حرکت درآورده و بوسیله‌ی قوانین، آن را به سوی آن مقصد می‌راند. آن اصول جهان بینی که بر این مبنا قابل درک و پذیرش قرار می‌گیرد، بدون تردید وارد سطح عمیق روانی آدم می‌شود، و حیات او را توجیه و تفسیر می‌کند. این حیات توجیه شده به مقصد عالی

هستی، حیات معقول نامیده می‌شود.

۷- هنر در حیات معقول:

هنر برای انسان در حیات معقول عبارتست از تجسیم‌کننده‌ی «واقعیت آن چنان که هست» و یا «آن چنان که باید»، بوسیله‌ی احساس تصعیدشده‌ی انسانی که از آگاهی به حیات هدفدار خود، و حیات هدفدار دیگران برخوردار است. هر اثر هنری در حیات معقول، ذات حیات انسان‌ها را از اسارت و بردگی جبر و جبر نما نجات می‌دهد. و آن را برای شرکت در آهنگ کل هستی آماده می‌کند.

حیات، همواره پویا در مسیر تحولات بشری است. لذا قرار دادن هنر بعنوان موجی از حیات معقول، عالی‌ترین تعهدی است که اساسی‌ترین عامل شکننده‌ی قطب‌های تصنیفی است. حیات معقول، با برتری دادن هنر، برخواسته‌های حیوانی و تمایلات «حیات طبیعی محض» آن تعهد را به جامعه عرضه می‌کند. این تعهد اجازه نمی‌دهد هنر، در استخدام مکتب‌هایی قرار بگیرد که آگاهی‌ها و آزادی‌ها و هدف‌گیری بشری را در قالب‌های پیش ساخته محدود کند و بخشکاند.

۸- اقتصاد در حیات معقول:

برخورداری از اقتصاد در حیات معقول، بدون درک و پذیرش خود و حیات دیگران امکان‌پذیر نیست. این موج تند و تیز احساس مالکیت که می‌گوید: «همه چیز از آن من» مادامی که بوجودآورنده‌ی آن «حیات طبیعی محض»، مبدل به حیات معقول که شرکت همگان را در آهنگ کلی هستی عنصر اساسی خود می‌داند نشود، مهار واقعی نخواهد شد. به همین جهت، وقتی که برای امکان همزیستی جمعی به مهار کردن آن اقدام شود، حیات خود را ناقص و یا از این که قیم برای او نصب کرده‌اند، احساس اهانت خواهد کرد.

البته من، در این لحظات که در ریشه‌های اصلی این مسأله می‌اندیشم، نمی‌دانم راه به جریان انداختن اقتصاد در حیات معقول چیست. لیکن ناتوانی من و امثال من، دلیل آن نیست که چنین چیزی امکان‌ناپذیر است. وقتی می‌بینیم سراسر تاریخ بشری، پسر از گذشت و فداکاری، در راه آرمان‌هایی مانند عدالت، آزادی و ... است، آیا امکان تبدیل «حیات طبیعی محض» به حیات معقول، نامعقول است؟!؟

۹- تعلیم و تربیت در حیات معقول:

تعلیم و تربیت در حیات معقول عبارتست از تقویت عوامل درک و فراگیری واقعیات حیات اصیل و تحریک نونهالان جامعه، برای انتقال تدریجی از «حیات طبیعی محض» به ورود در «حیات معقول». وظیفه اصلی و اساسی تعلیم و تربیت در حکایت معقول این است که از راه آگاهی صحیح، از وضع روانی انسان‌های مورد تعلیم و تربیت، هر حقیقتی شایسته که برای فراگیری یا گردیدن القاء می‌شود، انسان متعلم و مورد تربیت آن را یکی از پدیده‌های ذات خود احساس کند. مثلاً هنگامی که اصول اخلاقی را برای گردیدن انسان مورد تربیت مطرح می‌کنند، آن اصول اخلاقی را مطرح می‌کنند که قابل پذیرش همه‌ی نفوس معتدل است و انسان مورد تربیت، آن اصول را در درون خود ببیند.

در مراحل بالاتر که مسائل پیچیده‌ی اخلاقی و عقائد مختلف مردم درباره‌ی آن مسائل مطرح می‌شود، شخص مورد تربیت از آن قدرت که در مراحل ابتدائی آورده است، استفاده کرده، حق را از باطل و درست را از غلط تشخیص خواهد داد؛ چنان که اگر تعلیم و تربیت غیر از اینکه گفتیم بوده باشد، اشخاص مورد تعلیم و تربیت، حقایقی را که برای آنان طرح و تلقین می‌شود، بیرون از ذات خود تلقی کنند و استعدادها و نیروهای درونی خود را نادیده بگیرند و تدریجاً آن‌ها را سرکوب کنند، مانند لوحه‌ی ناآگاه و بی‌اختیار خواهند بود که هر لحظه‌ای، یک قلم بیگانه، خطی یا شکلی روی آن می‌کشد، قابل پذیرش ساختن حقایق و واقعیت‌ها، به عنوان مختصات و لوازم ذاتی اشخاص، بوسیله‌ی تعلیم و تربیت ضرورتی است مساوی ضرورت وجود انسان در جامعه، نه حیوانی مقلد که نمایش انسانی دارد. (۲۳)

۱۰- سیاست در حیات معقول:

عمل عینی سیاستمداران معمولی یک جریان شرم آور و اسف‌انگیز را نمایان می‌کند. این جریان عبارتست از تنزل دادن زندگی کس‌ها به چیزها. سیاست از دیدگاه انسان‌های آگاه و خردمند چنین است: مدیریت زندگی انسان‌ها، در راه وصول به بهترین هدف‌های مادی و معنوی.

سیاست در حیات معقول هدفی دارد و مبدائی و مسیری. هدفش کمک و ایجاد عوامل

حیات آگاهانه‌ای است که نیروها و فعالیت‌های جبری و جبرنمای زندگی طبیعی را با برخورداری از رشد شکوفان در اختیار تنظیم کند؛

مبدأ حرکتش عبارتست از شکافتن قلعه‌ی پولادین صیانت ذات «حب ذات» و رها کردن حیات به مسیر طبیعی واقعی خود،

مسیرش عبارتست از گردیدن‌های مستمر شخصیت انسانی، برای ورود به هدف اعلای زندگی. (۲۴)

سیاست از دیدگاه اسلام؛

عبارتست از تفسیر و توجیه انسان‌ها به سوی عالی‌ترین هدف مادی، معنوی و ملکوتی حیات برای به ثمر رسیدن آن، همان مقدار دین و سیاست معقول، دخالت دارد، که تنفس از هوای سالم برای ادامه‌ی زندگی طبیعی. (۲۵)

ارکان دین و سیاست؛

حال باید پردازیم به تعریف آن دین و سیاست معقول که اساسی‌ترین عامل تحقق حیات معقول است. دین از دیدگاه اسلام دارای سه رکن اصلی است:

رکن یکم: اعتقاد به وجود خداوند یکتا و نظارت و سلطه‌ی او بر جهان هستی

رکن دوم: عبارتست از قوانین و برنامه‌ی عملی حرکت در زندگی قابل توجیه به سوی هدف اعلای حیات که احکام و تکالیف و حقوق نامیده می‌شود.

مبنای رکن دوم بر دو امر استوار است:

الف) قضایای اخلاقی (اخلاقی که برای تحصیل شایستگی‌ها مقرر است).

ب) تکالیف و حقوق تکالیف شامل احکام عبادی و وظایف انسان در عرصه‌ی زندگی

اجتماعی و سیاسی است. حق عبارتست از اختصاص امتیازی قابل استفاده برای انسان.

احکام به سبب خود تقسیم به اولیه و ثانویه می‌شود. احکام اولیه مربوط به نیازهای

ثابت است. احکام ثانویه مربوط به مصالح و مفاسد عارض بر زندگی است.

رکن سوم: موضوعاتی است که شامل همه‌ی واقعیت‌ها و پدیده‌های بر پادارنده‌ی

زندگی است. اسلام در همه‌ی موضوعات به جز در چند مورد محدود، اختیار را به خود

انسان‌ها داده که با حواس، تعقل، قدرت عقلانی، امیال و خواسته‌های مشروع خود آنها را تأمین کند.

عقاید و قوانین عملی برای تنظیم و اصلاح انسانی در ارتباطات چهارگانه:

۱- ارتباط انسان با خویش

۲- ارتباط انسان با خدا

۳- ارتباط انسان با جهان هستی

۴- ارتباط انسان با همنوع خویش

هر حقیقت و پدیده‌ای که قابل بهره‌برداری برای تنظیم و اصلاح حیات انسانی در ارتباطات مزبور بوده باشد، از دیدگاه اسلام جزء دین محسوب می‌شود.

وحدت و هماهنگی همه‌ی شیون حیات انسانی در دین اسلام:

علم، جهان‌بینی، سیاست، اقتصاد، حقوق، اخلاق، فرهنگ به معنای پیشرو آن، صنعت و تکنولوژی و همه آن چه به نحوی در تنظیم و اصلاح امر حیات انسانی تأثیر داشته باشد جزئی از دین اسلام است. این حقیقتی است که هر کسی از آن اطلاعی نداشته باشد، قطعاً از خود دین اطلاعی ندارد.

حیات انسانی از دیدگاه اسلام؛

عبارتست از پدیده‌ای دارای استعداد گردیدن تکاملی که بوسیله‌ی تکاپوهای آگاهانه برای حصول به هدف‌های عالی و عالی‌تر به فعلیت می‌رسد. سپری شدن هر یک از مراحل حیات، اشتیاق حرکت به مرحله‌ی بعدی را می‌افزاید. شخصیت انسانی رهبر این تکاپو هست؛ آن شخصیت که از لیت سرچشمه‌ی آن است، این جهان معنی دار، گذرگاهش و قرار گرفتن در جاذبیت کمال مطلق در ابدیت مقصد نهایی‌اش، آن کمال مطلق که نسیمی از محبت و شکوه و جلالش واقعیات هستی را به تموج درآورده، چراغی فراراه پر نشیب و فراز تکامل ماده و معنی می‌افروزد. بدیهی است همان‌گونه که این حیات آغازش از خدا و حرکتش مستند به خدا است، پایان آن نیز خداست. (۲۶)

قدرت:

راسل در کتاب قدرت خود انسان‌ها را در بهره‌برداری از قدرت که بنیاد همه‌ی حرکات

و نمودها در دو قلمرو انسان و جهان است به چهار قسمت تقسیم می‌کند:

۱- خوکی که با اجبار و زوزه‌کشان، تسلیم خواسته‌ی قدرت است.

- ۲- خر بینوا که برای یک قطعه هویج نفس زنان و عرق ریزان فرسنگ‌ها می‌دود.
- ۳- گوسفندانی که بدنبال گوسفند پیش رمه بدون اینکه بدانند کجا می‌روند می‌دوند.
- ۴- حیوانات دست‌آموز، با تعلیم و تربیت‌های توجیهی و تلفیقات و انگیزگی آداب و رسوم حرکت می‌کنند.

این تقسیم بندی را اهانت به بشریت تلقی نکنید، زیرا:

وقتی که فلسفه‌ی قدرت در طرز تفکرات امثال ماکیاوولی، قدرتمند را تا حد خدایی بالا می‌برد. وقتی که منطق امثال آقای راسل، وجدان کمال جوی آدمیان را ساختنی اجتماعات تلقی می‌کند و اصالت فریادهای وجدان را، درباره‌ی هدف اعلای هستی که ورود به جاذبه‌ی ربوبی است، مشکوک جلوه می‌دهد، طبیعی است که تقسیم انسان به چهار نوع حیوانات، بازگوکننده‌ی ارزش‌ها و شخصیت آدمیان تلقی خواهد شد.

ما باید آن قدرت ناآگاه را که دائماً به عنوان آلت دست قدرتمندان و تقسیم انسان‌ها به چهار نوع حیوان؛ خوک، خر، حیوانات دست‌آموز و گوسفندان دنباله‌رو و گوسفندان پیش رمه به کار می‌رود، با قدرت رشد یافتگان، در بوجود آوردن «حیات معقول» تصفیه و مورد بهره‌برداری قرار دهیم.

قدرت را که مفهوم بسیار وسیعی دارد می‌توان چنین تعریف کرد که عبارتست از عامل حرکت و دگرگونی در اشکال مختلف آن و هیچ تردیدی در این نیست که قدرت یکی از واقعیات جهان هستی در قلمرو جهان و انسان است. از دیدگاه وسیع می‌توان گفت؛ گرداننده‌ی طبیعی انسان و جهان، قدرت در اشکال گوناگون آن است. بنابراین قدرت ذاتاً و نظریه‌هویت آن، واقعی است در حد اعلای ضرورت، برای براه انداختن تحول و دگرگونیهای جهان هستی و انسان. قدرت به این معنا نه تنها در برابر حق صف آرائی نمی‌کند، بلکه خود مصداق با عظمتی از حق است.

اگر همین مصداق با عظمت حق را که قدرت نامیده می‌شود، در حال ارتباط با انسان در نظر بگیریم، یعنی انسان را که قدرتی را بدست آورده، منظور کنیم، در این صورت است که قدرت یا به صورت عامل سازنده بر می‌آید و حق را در نمودهای معینی از زندگی بشری مجسم می‌کند و یا به صورت عامل ویرانگر در می‌آید. (۲۷)

قدرت در اسلام و حیات معقول:

قدرت که اساسی‌ترین عامل حرکات و دگرگونی‌های سازنده و مطلوب خداوندی است، به هیچ وجه نمی‌تواند مردود باشد و مورد توبیخ و تحقیر قرار گیرد. در آیات قرآنی، قدرت، تحت عنوان کلماتی مختلف مثل؛ قوه و فضل و نعمت^(۲۸) ذکر می‌شود. همه‌ی نعمت‌هایی که در راه ضرورت و مفیدیت‌ها برای آدمیان به کار می‌روند، نمودهایی از قدرت هستند. دستور خداوندی است که قدرت در تمام جلوه‌های آن بوسیله‌ی اصول و قوانین عالی‌ی اسلامی تصفیه شود، نه قدرت تصفیه شود، بلکه انسان با توجه به خطرهای قدرت تصفیه شود.

«هنگامی که به یاری خداوند به پیروزی نائل شدی و دیدی که انسان‌ها فوج فوج به اسلام می‌گروند، پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی باش و از او طلب مغفرت کن، قطعاً او توبه‌پذیر است و بازگشت به سوی اوست»^(۲۹). آیاتی که با بیانات گوناگون، دستور به رام کردن قدرت‌های مقامی و مالی می‌دهد، فراوان است. مسلم است که رام کردن قدرت، بدون آگاهی مردم به هویت و ارزش و کاربرد قدرت و هم‌چنین، بدون تصفیه‌ی روانی و اخلاقی کسانی که وسایل اجرای قدرت در اختیار آنان قرار می‌گیرد، امکان‌ناپذیر است.

نتیجه:

آنچه از رهگذر بحث‌های پیشین، بدست می‌آید، این است که در بررسی سیر تفکر فلسفی هر فیلسوف، نقطه‌ی آغازین، باید مباحث شناخت، یا شناخت‌شناسی صاحب تفکر، و سپس انسان‌شناسی و درگام سوم تأمل در جهان‌شناسی و در آخرین مرحله جامعه‌شناسی وی باشد. البته در ضمن مباحث جامعه‌شناسی به حوزه‌هایی دیگر، مثل اقتصاد و حقوق و سیاست و فرهنگ و ... می‌توان سرکشید. ما نیز بر سیاق یاد شده در این تحقیق مختصر، به امکان شناخت از دیدگاه علامه‌ی فقید، و نگاه وی به انسان و تأثیر آن در جهان‌شناسی و جامعه‌شناسی و انسان پرداختیم. تا چه قبول اقتد و چه در نظر آید.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- محمد تقی جعفری، شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، اردیبهشت ۱۳۶۰، صص ۲۵-۲۱.
- ۲- همان، صص ۸۴-۱۱۶.
- ۳- همان، صص ۳۲۹-۳۲۷.
- ۴- محمد تقی جعفری، در تکاپوی معرفت، انسان در اسلام، ج ۴.
- ۵- همان، ص ۱۹.
- ۶- محمد تقی جعفری، تکاپوی معرفت، ج ۴، انسان در اسلام.
- ۷- همان، صص ۳۵-۳۲.
- ۸- همان، ص ۳.
- ۹- محمد تقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۱.
- ۱۰- همان، صص ۴۵.
- ۱۱- همان، صص ۱۶-۱۱.
- ۱۲- همان، صص ۵۷.
- ۱۳- همان، ص ۸.
- ۱۴- همان، صص ۹-۱۰.
- ۱۵- محمد تقی جعفری، انسان در اسلام.
- ۱۶- همان، صص ۲۳.
- ۱۷- محمد تقی جعفری، هدف زندگی، فصل آخر.
- ۱۸- همان، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱.
- ۱۹- محمد تقی جعفری، در تکاپوی معرفت، حیات معقول.
- ۲۰- همان.
- ۲۱- محمد تقی جعفری، در تکاپوی معرفت، ج ۲.
- ۲۲- در مورد صفات رشدیافته‌ها رجوع شود به: محمد تقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ذیل تفسیر خطبه‌ی هشتم و نهم.
- ۲۳- محمد تقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۷۶-۲۳۵.
- ۲۴- محمد تقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۷۶-۲۳۵.
- ۲۵- همان، ج ۱، ص ۲۸.
- ۲۶- همان، صص ۲۸-۲۷.
- ۲۷- همان، ج ۹، صص ۴۶.
- ۲۸- سوره‌های هود و اسراء به ترتیب آیات ۵۲ و ۸۳.
- ۲۹- قرآن سوره‌ی نصر.